

پسر صف شکن جنگ جمل آمده است / نحوه شهادت حضرت قاسم(ع) در زیارت رحبیه

یکی از سپاهیان عمر سعد درباره نحوه شهادت جانشوز حضرت قاسم(ع) می گوید: حسین(ع) را دیدم که خود را به بالین قاسم رسانده و می فرمود: از رحمت خدا به دور باش، قومی که تو را کشتند.

یکی از سپاهیان عمر سعد درباره نحوه شهادت جانشوز حضرت قاسم(ع) می گوید: حسین(ع) را دیدم که خود را به بالین قاسم رسانده و می فرمود: از رحمت خدا به دور باش، قومی که تو را کشتند. در روز رستاخیز جد تو از جمله دشمنان آنها خواهد بود. آنگاه گفت: «چقدر بر عموی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری برنیاید و یا اگر کاری هم بتواند انجام دهد برای تو سودی نداشته باشد.»

به گزارش خبرگزاری مهر، هر یک از روزهای دهه اول محرم به یک عنوان که غالباً نام شهدای کربلا است، مشهور گردیده و ستایشگران اهل بیت(ع) با ذکر مصائب صاحب نام آن روز به عنوان مقدمه، عزای حضرت اباعبدالله الحسین(ع) را اقامه می نمایند. بنا بر سنت روضه خوانی معمول روز ششم روز ذکر مصائب حضرت قاسم(ع) است. نوجوانی از فرزندان امام حسن مجتبی(ع) که همراه با اصحاب و اهل بیت امام حسین(ع) در کربلا حضور داشت و در راه اباعبدالله(ع) به شهادت رسید. قاسم بن حسن بن علی(ع) از مادری ام ولد به نام رمله یا نفیله متولد شد و از این جهت او هم از طرف پدر و هم از طرف مادر با ابوبکر بن حسن(ع) که او نیز از دیگر شهدای کربلاست برادر می باشد. او نیز به همراه اهل بیت امام(ع) از مدینه تا کربلا امام حسین(ع) و اهل بیتش را همراهی کرده بود.

نقل شده که هنگامی که در شب عاشورا امام حسین(ع)، اصحاب و یارانش را گرد آورد و ضمن سخنانی، بیعت خود را از آنها برداشت و از آنان خواست تا شب را محمل خود قرار داده و جان خود را نجات دهند، هر یک از اصحاب و یاران آن حضرت(ع) به پا خاستند و ضمن پافشاری بر بیعت خود سخنانی را بیان داشتند. پس از پایان سخنان یاران، امام(ع) فرمود: «به درستی که من فردا کشته خواهم شد و تمامی شما که همراه من هستید نیز کشته خواهید شد.» اصحاب حضرت(ع) گفتند: «الحمد لله الذی أکرمنا بنصرتک و شرفنا بالقتل معک أولا ترضی ان نکون معک فی درجتک یا ابن بنت رسول الله؛ خدا را شکر که ما را به یاری تو عزت بخشید و ما را به واسطه ی شهادت همراه شما شرف بخشید؛ ای پسر دختر رسول خدا(ص) آیا راضی نمی شویدی که ما نیز با شما در یک درجه از بهشت باشیم.» پس امام(ع) به آنان ملاطفت کرده و برای شان دعای خیر کرد.

در این هنگام برادرزاده اش «قاسم بن حسن(ع)» برخاست و گفت: «آیا من هم کشته خواهم شد.» پس امام(ع) از باب دلسوزی به او فرمود: «ای پسر برادرم! مرگ در نزد تو چگونه است؟» گفت: «یا عم احلی من العسل؛ ای عمو مرگ در نزد من شیرین تر از عسل است.» امام(ع) فرمود: «عمو به فدای تو باد؛ بله به خدا قسم مرگ شیرین است. آری تو نیز کشته خواهی شد آن هم پس از رنجی سخت، و پسر عبدالله[رضیع] نیز کشته خواهد شد.»

قاسم گفت: «ای عمو! مگر لشکر دشمن به خیمه ها هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار هم شهید می شود؟» امام(ع) فرمود: «عمو به فدایت؛ عبدالله زمانی کشته خواهد شد که دهانم از شدت عطش خشک شود و به خیمه ها آمده آب یا شیر طلب کنم و چیزی نیابم، فرزندم عبدالله را طلب می کنم تا از رطوبت دهانش بنوشم، چون او را نزد من آورند قبل از آنکه لبانم را بر دهان او بگذارم، شقاوت پیشه ای از لشکریان دشمن، گلوئی فرزند شیرخوارم را با تیر می درد و خونش بر روی دستانم جاری می شود، در آن هنگام دست به آسمان بلند کرده از خداوند طلب صبر و بردباری می نمایم و به ثواب مصیبت او دل می بندم، در این حال نیزه های دشمن مرا به سوی خود خواهد خواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه خواهد کشید و من بر آنها حمله خواهم کرد و آن لحظه، تلخ ترین لحظه دنیاست و آنچه خدا خواهد، واقع خواهد شد.»

یاران امام(ع) همگی با شنیدن این سخنان گریستند و بانگ شیون و زاری از خیمه ها بلند شد.

قاسم در حالی که نوجوانی نابالغ بود در روز عاشورا و پس از شهادت برادرش «ابوبکر»، نزد عمویش ابا عبدالله الحسین(ع) رفت و از ایشان اذن میدان طلبید. امام(ع) با دیدن قاسم او را در آغوش گرفت و هر دو شروع به گریستن کردند، در این هنگام قاسم از امام(ع) اذن میدان طلبید؛ اما امام(ع) به سبب سن و سال کمش به او اجازه نفرمود. قاسم پیوسته اصرار می کرد تا اینکه سرانجام توانست از امام(ع) اذن میدان بگیرد. قاسم در حالی که اشک بر گونه هایش جاری بود و این رجز را می خواند: «به درستی که منم قاسم از نسل علی(ع)؛ ما و اهل الله سزاوارتریم به پیامبر(ص)، از شمر ذی الجوشن و یا از آن ولد الزنا»

و به روایتی دیگر در حالی که این رجز را می خواند: ان تنکرونی فانا ابن الحسن(ع) سبط التبی المصطفی المؤمن / هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن. «اگر مرا نمی شناسید من فرزند حسن(ع) هستم، که او نوه پیامبر خدا(ص) برگزیده و مورد اعتماد اوست. این حسین است، همچون اسیر گروگان گرفته شده بین مردمی که خدا آنها را از باران رحمتش سیراب نسازد». سپس به میدان رفت و با وجود سن و سال اندکش، نبرد شجاعانه ای را از خود به نمایش گذاشت و توانست 35 نفر از سپاهیان دشمن را به هلاکت برساند.

در تاریخ از «حمید بن مسلم» که خود یکی از سپاهیان عمر بن سعد در کربلا بود، نقل شده که: «جوانی پا به میدان نبرد گذاشت که چهره اش چون پاره ماه بود. او پیراهن و شلواوری به تن و نعلینی به پا داشت، که بند یکی از آنها پاره بود و فراموش نمی کنم که بند نعلین پای چپ او بود، پس قاسم ایستاد تا که بند کفشش را محکم کند. در این هنگام عمرو بن سعد از دی به من گفت: «به خدا قسم من بر او حمله خواهم کرد.» به او گفتم: «سبحان الله! چه منظوری داری؟ به خدا قسم که اگر او مرا

بکشد، من دست خود را به سوی او دراز نمی کنم، این گروه که اطراف او را گرفته اند، او را بس است!» اما او بر گفته اش تأکید کرده گفت: «من به او حمله خواهم کرد.» پس به قاسم حمله کرد و چنان ضربتی بر فرق سر قاسم زد که او به صورت بر زمین افتاد و فریاد برآورد: «یا عمّاه!» پس حسین(ع) چون باز شکاری از جای جست و چون شیر خشمگین بر سپاه کوفه حمله کرد، پس ضربتی بر عمرو بن سعد ازدی زد. عمرو دست خود را سپر خود قرار داد تا جلوی ضربه حسین(ع) را بگیرد ضربت شمشیر حسین(ع) دستش را از بازو جدا کرد در این هنگام عمرو بن سعد از همراهانش کمک طلبید، سپاه کوفه برای نجات او شتافتند در این هجوم ناگهانی، جسم عمرو بن سعد لگدکوب اسبان سپاه عمر بن سعد شد و سینه او در زیر سم اسبان خرد گردید. غبار سرتاسر میدان را فرا گرفته بود، چون غبار فرو نشست، حسین(ع) را دیدم که خود را به بالین قاسم رسانده و کنار سر او ایستاده است و قاسم [از شدت درد] با دو پای خویش زمین را می خراشید. در این هنگام حسین(ع) می فرمود: «از رحمت خدا به دور باشند، قومی که تو را کشتند. در روز رستاخیز جد تو از جمله دشمنان آنها خواهد بود.» آن گاه گفت: «چقدر بر عموی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری برنیاید و یا اگر کاری هم بتواند انجام دهد برای تو سودی نداشته باشد.» آنگاه حسین(ع) قاسم را به آغوش گرفت و او را از میدان بیرون برد. «حمید بن مسلم می گوید: «من به پاهای آن نوجوان نظر می کردم و می دیدم که بر زمین کشیده می شود و حسین (ع) سینه خود را به سینه او چسبانیده بود. با خود گفتم: که او را به کجا می برد؟ دیدم او را آورد و در کنار کشته فرزندش علی بن حسین(ع) و سایر شهدای خاندان خود قرار داد.»

سیدبن طاووس در اقبال الاعمال به زیارت ناحیه مقدسه و نیز زیارت نامه ای از امام هادی(ع) در زیارت امام حسین(ع) اشاره دارد که حضرت در بخشی از آن می فرماید: «السلام علی القاسم بن الحسن بن علی المضروب لامته حین نادی الحسین عمه فجلا علیه عمه کالصغر و هو یفحص برجلیه التراب و الحسین یقول بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامه جدک و ابوک ثم قال عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک و انت قتیل جدیل فلا ینفعک هذا و الله یوم کثر واتره و قل ناصره جعلنی الله معکما یوم جمعکما و بوأنی مبوأکما و لعن الله قاتلک عمر بن سعد بن بن عروۃ بن نفیل الازدی واصله جحیما و اعد له عذابا الیما» یعنی: درود بر قاسم فرزند حسن بن علی(ع) آن عزیزی که فرق سرش شکافت و ابزار جنگی اش به غارت رفت هنگامی که عمو را به کمک طلبید حسین(ع) سراسیمه خود را به او رسانید و مردم را از کنارش عقب راند لیکن قاسم از شدت درد پای خود را به زمین می کشید در این حال بود که امام(ع) فرمود: از رحمت خداوند به دور باشند قومی را که تو را کشتند در روز رستاخیز نیای تو و پدرت با اینان دشمنی خواهند کرد سپس فرمود: به خدا سوگند بر عمومیت بسیار گران است که او را بخوانی؛ ولی او تو را پاسخ نگوید یا هنگامی جوابت دهد که تو کشته شده ای و استخوانهای دست و پایت شکسته شده باشد، سپس این شتاب عمومیت از آن توسست که به خدا قسم سخت تنها شده و یارانش کم شده اند خداوند مرا در روز قیامت با شما و در جمع شما قرار دهد و لعنت خدا بر قاتلت عمرو بن سعد بن عروۃ بن نفیل ازدی و او را به آتش دوزخ درافکند و برایش عذابی سخت فراهم آورد.»